

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۳، پیاپی ۸۰، پاییز ۱۳۸۸

مؤلفه‌های هویت ملی در برخی آثار مکتوب نیمه‌ی نخست دوره‌ی قاجار

حسین آبادیان^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۲۴

تاریخ تصویب: ۹۰/۹/۲۶

چکیده

در نیمه‌ی نخست دوره‌ی قاجار و به‌ویژه، بعد از وقوع جنگ‌های ایران و روس، توجه به ایران در آثار نویسندگان و شاعران آن دوره راه یافت و تأملاتی هرچند سطحی درباره‌ی وجوه تمایز «خود» از «دیگری» صورت گرفت. این وجه تمایز^۲ و تشخیص^۳ از تعریف محدوددهی جغرافیایی تا فرهنگ و تاریخ ایران را دربرمی‌گرفت. توجه به جغرافیا و تاریخ زمینه‌ای برای مباحث بعدی روشنفکران، و باعث شکل‌گیری دوره‌ای نوین در تاریخ فرهنگی کشور شد؛ دوره‌ای که با اندیشه‌های باستان‌گرایانه پیوندی نزدیک دارد.

در این مقاله تلاش شده است مؤلفه‌های هویت ایرانی از دیدگاه برخی نویسندگان و شاعران دوره‌ی نخست قاجار بررسی شود. هدف مقاله آن

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی قزوین hoabadian@yahoo.com

2. differentiation.

3. distinguishing.

است که ریشه‌های فکری و برخی مؤلفه‌های جنبش‌های باستان‌گرایانه در دوره‌های ناصری به بعد را مشخص کند.

واژه‌های کلیدی: هویت ملی، دوره‌ی قاجار، جنگ‌های ایران و روس، سرهنویسی، باستان‌گرایی.

مقدمه

دوره‌ی قاجار نقطه‌ی آغاز برخورد ایران با دنیای خارج بود. در اثر این برخورد وجوه تمایز و تفارق «خود»^۱ از «دیگری» برجسته شد؛ به عبارتی توجه به مفهوم «هویت»، بی آن که الزاماً درباره‌ی آن سخنی به میان آید، در برخی آثار مکتوب دوره‌ی نخست قاجار ظاهر شد. در این زمان تلاش می‌شد تا «خود» از راه «شناسایی دیگری» شناخته شود، البته بازتاب این دوره در آثار مکتوب ایرانی، با مقوله‌هایی مثل «آگاهی»^۲ (شعور به غیر) و «خودآگاهی»^۳ (شعور به خود) و وقوف به وجوه ممیز و مشخص هویت ملی با اتکا به تاریخ بومی همراه نبود. اگرچه توجه به «خود» در اندیشه‌های رایج این زمان بارها موضوع توجه واقع شد، در اغلب موارد، در نتیجه‌ی سطحی‌بودن این توجه بخشی مهم از تاریخ ایران که با اسلام ممزوج است نادیده گرفته شد. این امر نه تنها آگاهی از هویت ملی را در لایه‌های عمیق خود ناممکن می‌کرد، گاه موجب تحقیر میراث ملی و تمدن کشور هم می‌شد.

در این مقاله مقصود از دوره‌ی نخست قاجار، سال‌های حکومت آقا محمدخان، فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار است. بدون تردید جنگ‌های ایران و روس برجسته‌ترین حادثه‌ی دوران‌ساز این دوره‌ی تاریخی است. در دوری نخست قاجار، در کنار دیوانیان و وقایع‌نگاران دربار، روحانیان و سفرنامه‌نویسانی که هند، روسیه و اروپا را از نزدیک دیدند، شاعران نیز بودند که به مقوله‌ی هویت

۱. در اینجا مقصود از اصطلاحات خود (self) و دیگری (the other) معنای مورد نظر ادوارد سعید در شرق‌شناسی است.

2. consciousness.

3. self-consciousness.

ملی با اتکا به نوعی نگاه تاریخی توجهی ویژه داشتند، بنابراین نوشته‌های مورخان، دیوان‌های شاعران، نامه‌های دیوان‌سالاران، سفرنامه‌ها و متونی مانند احکام و فتوایی که در زمان جنگ با روسیه صادر می‌شد، از منابع بررسی اندیشه‌ی نویسندگان و شاعران آن عصر دانسته می‌شوند. این منابع برای فهم مقوله‌ی هویت ملی در آن دوره‌ی تاریخی، بسیار اهمیت دارند.

روان‌شناسان فردی و اجتماعی باور دارند که به هنگام ظهور بحران‌ها، جست‌وجو برای فهم «هویت» یا تلاش برای به‌دست آوردن آن شکل می‌گیرد. این تلاش در سطح فردی و اجتماعی به‌واقع برنامه‌ای آگاهانه برای پاسخ گفتن به معضلات می‌شود، چنین بحرانی در تاریخ جدید و معاصر ایران با مقوله‌ای به نام استعمار شکل گرفت و در ابتدا با وقوع جنگ‌های ایران و روس به اوج خود رسید.

این مقاله قصد دارد تا با تحلیل محتوای برخی منابع مکتوب نیمه‌ی نخست دوره‌ی قاجار، درباره‌ی هویت ملی و دیدگاه تاریخی برخی نویسندگان و شاعران در آن دوره بحث کند. پرسش اصلی مقاله این است که صرف‌نظر از میراث دوره‌ی ایران اسلامی، در دوره‌های پس از آن، اندیشه‌ی باستان‌گرایی و بحث هویت ملی، از چه زمانی آغاز شد و نخستین منادیان آن چه کسانی بودند؟ آیا طرح این عده از مقوله‌ی هویت ملی با واقعیات تاریخی منطبق بود یا خیر؟ کدام استنباط تاریخی در شکل‌گیری این دیدگاه مؤثر بود؟

فرضیه‌ی تحقیق این است که بخشی از نویسندگان این دوره و ادوار بعد، بدون در نظر گرفتن میراث اسلامی ایران در جست‌وجوی تعریف هویت ملی کشور برآمدند. ضرورت طرح موضوع این است که هنوز مباحث درباره‌ی ویژگی‌های هویت ملی ایران در برخی مجامع علمی رایج است و لازم است ریشه‌های طرح این مباحث روشن شود، بنابراین هدف مقاله جست‌وجوی تبار اندیشه‌های باستان‌گرایانه و رسیدن به تعریفی از هویت ملی است که بدون در نظر گرفتن میراث اسلامی ایران ناممکن است.

۱. جغرافیای ایران و هویت ملی

تا پیش از تأسیس سلطنت قاجارها، قلمروی خاک ایران از کرمان تا دجله، و از ساحل عمان تا دربند باکو گسترده بود. آذر بیگدلی، شاعر هم‌عصر کریم‌خان زند، ضمن مدح کریم‌خان چنین سروده است:

«از عدل تو ایران همه در امن و امان است خورشید تو تا سایه بر این مملکت افکند
از خطه‌ی کرمان همه تا دجله‌ی بغداد از ساحل عمان همه تا ساحت دربند»

(آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۸۲۰)

در آثار این دوره تعریف دقیقی از مرز^۱ جغرافیایی دیده نمی‌شود. گاهی قلمروی یک ایالت، مرز یا دارالمرز خوانده می‌شد. محمد فتح‌الله ساروی، مورخ معاصر آقامحمدخان و نویسنده‌ی تاریخ محمدی، گیلان را «دارالمرز» خوانده است (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۱۳)، اما همان زمان غربی‌ها تعریف نسبتاً دقیق‌تری از مرزهای ایران نوشته‌اند؛ مثلاً سرجان مالکوم، فرستاده‌ی کمپانی هند شرقی، که در ابتدای سلطنت فتحعلی‌شاه چند بار برای انجام مأموریت‌هایی از ایران بازدید کرده بود، در تاریخ مشهور خود، تاریخ ایران، مرزهای ایران را چنین توصیف می‌کند: «از جانب جنوب به خلیج فارس و دریای هند، و از سمت مشرق و شمال شرق به آب سند و رود جیحون منتهی می‌شود. شمال آن به بحر خزر و کوه البرز، و مغرب آن به بحر فرات می‌پیوندد.» (مالکوم، ۱۳۶۲: ۲۰)

در نخستین سال‌های حکومت قاجارها نیز نویسندگان و شاعران تصور دقیقی از موقعیت جغرافیایی ایران و سرحدات آن نداشته‌اند؛ برای مثال فضل‌الله خاوری، مورخ عصر فتحعلی‌شاه، در تاریخ ذوالقرنین حدود ایران‌زمین را از کوه‌های قفقاز تا گرجستان و داغستان می‌داند که «قرین به خاک روس است». او مرز جنوبی را تا حدود کرمان و دریای هندوستان دانسته است. خاوری به طریقی که بر ما معلوم نیست، مدعی است طول ایران‌زمین از شمال تا جنوب سیصدوسی فرسنگ، و عرض آن از رود جیحون تا رود دجله «به خط مستقیم» دویست و سیزده فرسنگ است. (خاوری،

1. boarder.

۱۳۸۰: ۱۳) این مورخ زمانی که از شیوع وبا در سرتاسر کشور سخن به میان آورده، در بیتی درباره‌ی جغرافیای ایران چنین گفته است:

«نجست از این بلا یک کس، نرست از این عنا یک تن ز جیحون تا به رود دجله، از قفقاز تا عمان»

(خاوری، ۱۳۸۰: ۵۴۹)

جغرافیای ایران در قالب واژه‌هایی مثل «مرز»، «دارالمرز»، «نغر»، «واسطه»، «سامان» و «سرحد» تعریف می‌شد، هرچند نشانی در دست نداریم تا اثبات کنیم به کاربرندگان این واژه‌ها تلقی مشخصی از مفهوم جغرافیای سیاسی داشته‌اند. چنین واژه‌هایی، در دیوان‌های اشعار، در تاریخ‌نگاری‌ها و در احکام و فتوای فقهای نیز راه یافته است؛ برای مثال شیخ جعفر کاشف‌الغطا، هنگام صادر کردن یکی از احکام جهادی خود، اهالی ایران را سکنه‌ی عراق، فارس، آذربایجان و خراسان خواند و از آن‌ها خواست به جهاد علیه کفار برخیزند و شمشیرها را برای حفظ اسلام از نیام بر آورند و بدانند که «مقتول نغور آذربایجان در دفاع [در برابر] اهل کفر و طغیان برای حفظ اسلام و مسلمین، و حراست ناموس مؤمنان و مؤمنین مانند شهدای کربلاست». (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی، دیگر مورخ هم‌عصر فتحعلی‌شاه، در تاریخ جهان‌آرا قلعه‌ی ایروان در مرکز ارمنستان را «...در حقیقت درب آذربایجان، بل نغر معموره‌ی ایران...» معرفی می‌کند (وقایع‌نگار مروزی، بی تا: ۱۹). محمدهاشم آصف مشهور به رستم‌الحکما هم از سرحد روم یا همان عثمانی، با تعبیر «خاک پاک ایران» یاد می‌کند (رستم‌الحکما، ۱۳۸۲: ۳۰۳)، در واقع از این زمان به بعد واژه‌ی «ایران» به جای «ممالک محروسه» بارها در منابع آمده است.

واقعیت این است که در هنگامه‌ی جنگ‌های ایران و روس «حبّ وطن» بیش از پیش به آثار شاعران و نویسندگان این دوره راه یافت و قلمرو و جغرافیای کشور، موطن کسانی خوانده شد که هویت ایرانی دارند. این مضمون‌ها در آثار دوره‌های بعد، بیش از پیش برجسته شد و برای از دست رفتن بخشی از این موطن، اشعار حسرت‌بار سروده شد. وصال شیرازی سروده است:

«شهریارا خبرت هست که روس منحوس کار بر مُلک و ملک در هم و دشوار گرفت

خود همین شوشی و تفلیس نه بس بود او را ایروان نیز کنون تا دژ سردار گرفت
آذرآباد که بُد سرحد اسلام، ای شاه بنگه کفر شد و لشکر کفار گرفت»

(وصال، ۱۳۷۸: ۷۴)

در این اشعار آذربایجان «سرحد» اسلام شمرده شده است؛ به عبارتی از دیدگاه وصال هویت سرزمین‌های از دست‌رفته در جنگ‌های ایران و روس، با اسلام عجین شده است و اسلام جزء لاینفک هویت ایران است؛ به همین دلیل تصرف شوشی، تفلیس و ایروان به دست روس‌ها، تعدی «کفر» به اسلام تلقی شده است. نکته‌ی مهم این است که وصال هم این ابیات را بر اساس هیجان‌های اجتماعی دوره‌ی خویش سروده و شاید بیشتر رعایت وزن و قافیه را در نظر داشته است، زیرا همین شاعر چنان‌که خواهیم دید، در موقعیتی دیگر، در اشعار خویش سخنانی دیگر مطرح کرده است که با مضمون‌های بالا تناقضی آشکار دارند.

ویکو، فیلسوف تاریخ ایتالیایی، می‌گفت انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند و تنها چیزی را می‌توانند درک کنند که خود ساخته‌اند. از نظر وی انسان‌ها برساخته‌های تاریخی خویش را به قلمروی جغرافیا نیز بسط می‌دهند و بنابراین تمایز نهادن بین قلمروهای جغرافیایی، ساخته‌ی خود انسان‌هاست، حتی محل‌ها و مناطق جغرافیایی هم تعریف شده‌ی خود انسان‌هاست.^۱ پس تأکید بر جغرافیا برای مسجل کردن تفاوت و تمایزها میان خود و دیگری است.

از چنین دیدگاهی تأکید نویسندگان و شاعران دوره‌ی قاجار به جغرافیای ایران بسیار اهمیت دارد. به نظر نویسندگان و شاعران مورد نظر ما در این مقاله، تفاوت‌های بین ایرانی‌ها و غیرایرانی‌ها، حتی شامل اقوام همسایه نیز می‌شود، قضاوتی که به نظر ما مبتنی بر واقعیت نبوده است.

۱. همچنین نک: شرق‌شناسی، ص ۱۹.

ادوارد سعید به نقل از ویکو آورده است: «این انسان‌ها هستند که تاریخ خویش را می‌سازند، و آنچه آنان می‌توانند بدانند دقیقاً همان چیزی است که خود ساخته‌اند. این ایده را به حیطه‌ی جغرافیا هم می‌توان گسترش داد: زیرا هم هستی‌های جغرافیایی و هم هستی‌های فرهنگی - اگر هستی‌های تاریخی را متذکر نشویم - نظیر محله‌ها، مناطق، بخش‌های جغرافیایی مثل «شرق» و «غرب»، همگی ساخته‌ی دست انسان‌ها هستند.»

۲. مؤلفه‌های تمایز فرهنگی ایرانی از غیرایرانی

تأکید بر جغرافیای ایران، فقط برای شناخت هویت سکنه‌ی فلاتی که به دلیل ویژگی‌های مشترک فرهنگی و قومی و تاریخی، ایرانی خوانده می‌شدند، نبود، در عین حال تأکید بر تمایز بین سکنه‌ی این فلات با اقوام همجوار نیز بود. در برخی منابع، گاه اشتباه‌های آشکار بروز می‌کرد که با واقعیت تاریخی مغایرت داشت، مثلاً تاریخ نگار خاص جنگ‌های ایران و روس، یعنی عبدالرزاق مفتون دنبلی، مورخ هم‌عصر فتحعلی‌شاه، در اثر مشهور خویش، *مآثر سلطانیه*، می‌نویسد: «نادرشاه افشار از خراسان طلوع کرد و افغان و عثمانی را از عراق و آذربایجان بدوینید و ساحت ایران را از وجود بیگانه برداخت» (دنبلی، ۱۳۵۱: ۱۰۳). این نشان می‌دهد، حتی کسی چون عبدالرزاق دنبلی با تأثیرپذیری از شرایط زمان خود، به این نکته توجه نداشت که افغان‌ها جزئی از هویت جمعی فلات ایران بوده‌اند و نباید آن‌ها را بیگانه دانست. به یاد داشته باشیم قلمرویی که امروزه افغانستان خوانده می‌شود، در نیمه‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه از ایران جدا شد، هرچند این جدایی را هم نمی‌توان دلیلی بر بیگانگی آن‌ها با تاریخ ایران دانست.

نداشتن «آگاهی تاریخی» بر قضاوت میرزاصادق وقایع‌نگار مروزی هم تأثیر گذاشت، آن‌گاه که در شرح حمله‌ی افغان‌ها می‌نویسد: «گلستان ایران از خزان تطاول افغان، از دل ویران اهالی خراب تر شد» (وقایع‌نگار، بی تا: ۸۵). واضح است با اینکه افغان‌ها هویت قومی^۱ خاص داشتند، از نظر هویت فرهنگی، یعنی در زبان، آداب و رسوم، هنجارها و آیین‌ها، نمی‌توان آن‌ها را از تاریخ ایران بیرون رانده شده پنداشت، بلکه جدایی آن‌ها را می‌توان نتیجه‌ی شورشی داخلی از سوی قومی از اقوام متعدد ایرانی دانست.

میشل فوکو در *تبارشناسی دانش* به این نکته اشاره می‌کند که همیشه در یک دوره‌ی خاص تاریخی که زمان و فضای مشخصی به وجود می‌آید، مجموعه‌ای از قواعد بی‌نام و نشان شکل می‌گیرند که در قلمروهای گوناگون اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و

۱. منظور از هویت قومی سنن، آداب و رسوم، گویش محلی و خلاصه‌ی مناسبات اجتماعی خاصی است که مختص یک قوم، به خصوص بخشی از افغان‌هاست. هویت قومی در این مقاله جزئی است از هویت ملی، یعنی نسبت آن‌ها عموم و خصوص مطلق است. این هویت مختص قومی خاص در درون مرزهای ایران است.

البته با زبانی مشخص بازتاب پیدا می‌کنند (Foucault, 1972:117). به نظر می‌رسد فضای تاریخی ایران بعد از وقوع جنگ‌های روسیه، راه را برای شکل‌گیری ادبیات و نوع خاصی از آنچه می‌توان آن را کارکرد زبانی دانست، هموار کرد. این فضا در جست‌وجوی آن بود تا هویتی برای ساکنین فلات ایران خلق کند؛ هویتی که لزوماً واقعیت نداشت. این کوشش به نادیده گرفتن اشتراک‌های فرهنگی و تاریخی ایرانیان با اقوام همجوار خود منجر شد.

آرایه‌ی که تاکنون ذکر شده، داوری کسانی بود که طبق شواهد، از ایران خارج نشده بودند، اما گروهی که پا را از ایران بیرون می‌گذاشتند، تفاوت بین خود و دیگری را به شکلی ملموس‌تر بیان می‌کردند و در نظر آن‌ها تمایزهای فرهنگی بیشتر معنا می‌یافت. میرعبداللطیف شوشتری که چندی در هندوستان مقیم شده بود در کتاب مشهور خویش، *تحفه‌العالم*، به این موضوع اشاره می‌کند که بین ایرانی و غیرایرانی تفاوت و تمایز فرهنگی و به‌ویژه مذهبی وجود دارد. به نظر او ایرانی بر مدار فرهنگ خویش زندگی می‌کند و به قول او به همین دلیل «ایرانیان... آسان گردن به قلاده‌ی فرمان احدی درنیارند؛ خاصه با مردم بیگانه، خصوصاً با مخالف مذهب، فرمان‌برداری را روا ندارند و تسلط غیر مذهب با حیاتشان جمع نشود» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۷۱).

شوشتری مانند وصال شیرازی هویت ایرانی را با اسلام ممزوج می‌دانست و اسلام را جزء لاینفک هویت ملی ایرانیان معرفی می‌کرد. در نظر عده‌ای دیگر از نویسندگان این دوره وجه تمایز «خود» از «دیگری» زبان بود، به عبارتی از نظر آن‌ها زبان وجه ممیزه‌ی ملیت یک ملت است. برخی از قائلان به این نظر چنان افراط کردند که برای نخستین بار، سخن از سره‌نویسی به میان آمد.

عده‌ای تصور کرده‌اند بحث سره‌نویسی از دوره‌ی ناصری شکل گرفت، حال آن‌که ریشه‌های این گرایش را می‌توان به دوره‌ی فتحعلی‌شاه بازگردانید. در این زمان میرزا رضی تبریزی، منشی آذربایجانی فتحعلی‌شاه، پاسخ شاه را به نامه‌ی ناپلئون بناپارت به فارسی سره نوشته است: «آغاز نامه، نام پاک آفریننده‌ی روان و تن از آب و خاک است، که نه کاخ بلند گردون را بی‌نمونه نمایان و [بی]‌یاوری کاردان برافراشت و مهر و ماه و ستارگان در هر یک، فروزان و گردان ساخت...» (فرهاد میرزا معتمدالدوله، بی‌تا: ۲۷). این گرایش در دوره‌ی محمدشاه قاجار تشدید شد، به‌ویژه

زمانی که کسانی چون حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه تلاش کردند هر طور که شده، نفوذ روحانیان را محدود کنند.^۱

بیشترین گرایش به سرهنویسی در نثر جلال‌الدین میرزا قاجار دیده می‌شود (نک: فصلنامه‌ی فرهنگ، زمستان ۱۳۸۷: ۴۰-۱)، اما در آثار و نامه‌های نویسندگان و شاعرانی مانند یغمای جندقی (رک: مجموعه آثار یغمای جندقی، ۱۳۶۲) هم نوشته‌های بسیاری به زبان فارسی سره وجود دارد. میرزا محمد صادق وقایع‌نگار مروزی که معاصر سلطنت فتحعلی‌شاه بود، در یکی از آثار خود، شیم عباسی، تلاش خویش برای سرهنویسی را پنهان نکرده، تا حدی که لغات جعلی فراوانی به آثار او راه پیدا کرده است: «زهی آفریننده‌ی جان و پدیدآرنده‌ی آفرینش از آخشیحجان، فرازنده‌ی آسمان، فروزنده‌ی اختران، بی‌چون از خرد بیرون، از همه برون در همه درون به‌سزا و روا، خدا به همه، همه را خدا، جدا از همه، برآرنده‌ی لاله از خاره، بارنده به جام لاله، ژاله، دهنده‌ی بار و برگ به داران در بهاران» (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۹۹/۱).

این شیوه‌ی فکری نگاه تاریخی نوینی خلق کرد و بعدها تلاش کرد هویت ایرانی را بر باستان‌گرایی استوار کند، و البته چون این هویت در بسیاری موارد با واقعیت اجتماعی و سنن و آداب و رسوم مشترک مردم مغایرت داشت، با اقبالی عمومی مواجه نشد. اهمیت موضوع از این جنبه است که به‌جای اینکه واقعیت‌های اجتماعی باعث شکل‌گیری گفتمانی^۲ در تاریخ اندیشه شوند، عکس آن اتفاق افتاد، یعنی ابتدا همین زبانی که ما آن را معجول می‌نامیم شکل گرفت و آن‌گاه ذهنیت‌های جدید در تاریخ ایران به‌وجود آمد؛ ذهنیتی که در برخی از روشنفکران دوره‌ی ناصری و به‌ویژه بعد از مشروطه مبدل به جنبش باستان‌گرایی شد.

در دوره‌ی پهلوی اول این ذهنیت با ساختار مسلط قدرت در هم آمیخت و در بخشی از تحرک‌های خود کوشش کرد مراسم و مناسک سنتی مذهبی را به چالش گیرد (Gregory, 1989) واقعیت مهم‌تر دیگر این است که مردم ایران با زبان فارسی و گویش‌های

۱. مثال گزارشی جانب‌دارانه در این زمینه، این کتاب است: ناطق، هما (۱۳۷۰). **ایران در راهبایی فرهنگی**، پاریس: خاوران.

قومی کردها، ترک‌ها، لرها، بلوچ‌ها، گیلک‌ها و... مأنوس بودند. آن‌ها با این گویش‌ها و زبان‌ها ارتباط برقرار می‌کردند، اما با زبان مجعولی که به تازگی سر برآورده بود، آشنایی نداشتند و بر اساس این زبان جدید نمی‌توانستند با یکدیگر گفت‌وگو کنند و به تفاهم برسند. پس این زبان نمی‌توانست باعث وحدت ملی و وفاق اجتماعی باشد.

۳. تاریخ مشترک و هویت ملی

در نتیجه‌ی احساس تعلق ایرانیان به یک جغرافیای سیاسی مشترک و تمایز آنان از ساکنان دیگر سرزمین‌ها، آگاهی هر چند سطحی از تاریخ ایران موجب شکل‌گیری نوعی احساس هویت جمعی در آن‌ها شد؛ هویتی که مجموع عناصر آن ذیل یک نام یعنی ایران، گرد می‌آمدند. این سرگذشت مشترک دست‌کم در بخشی از میراث مکتوب دوره‌ی مزبور سراسر جعلی است و بیشتر به فراخور و بر محور سلطنت پادشاهان تنظیم شده که در آن روایت‌ها، اسطوره و تاریخ به هم آمیخته است. تأکید کردن بر اسطوره‌های مجعول تاریخی، در نظم و نثر این دوره فراوان است، برای مثال در اشعار این دوره، تاریخ ایران، بیشتر در مداحی‌ها برای آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه گفته شده و به همین دلیل، عنصر آگاهی تاریخی در آن غایب است.

واقعیت دیگر این است که در این زمان، حتی هنوز سلسله‌ی هخامنشیان شناخته شده نبود، به‌همین دلیل در فقدان آگاهی تاریخی که رکن مهم هویت ملی است، اغراق‌گویی و اسطوره‌سازی جای هرگونه تاریخ‌نگاری را می‌گرفت؛ برای نمونه محمد فتح‌الله ساروی در تاریخ محمدی در مدح آقامحمدخان می‌سراید: «خدیو عهد و قآن زمان، اسکندر دوران که باشد کی‌نگین^۱ و سام‌صمصام و فریدون‌فر / تهمتن‌تخت و بهمن‌بخت و روین‌رخت و دارارای پشنگ‌اقبال و اشکانی جلال و پیلتن‌پیکر» (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۰).

۱. نگین کیخسرو

ناآگاهی از تاریخ هخامنشی با اشاره به دوره‌ی پس از آن، یعنی عهد اشکانی، تا زمان تدوین کتاب‌های تاریخی با محور باستان‌گرایی در اوج سلطنت ناصرالدین شاه ادامه یافت.^۱ واقعیت این است که اسطوره‌پردازی و افسانه‌سرایی، نه تنها مانع آگاهی ملی از تاریخ و ارکان هویت ملی ایران شد (نک: ملافیروز، ۱۸۸۸)،^۲ که تا دوره‌های بعد و شکل‌گیری جنبش باستان‌گرایی تداوم پیدا کرد.

جلال‌الدین میرزای قاجار را واضع نگارش تاریخ ایران، بدون شناخت دوره‌ی هخامنشی دانسته‌اند، اما می‌توان سابقه‌ی چنین تاریخ‌نگاری را به عقب‌تر، تا کسانی چون محمدهاشم آصف رسانید. در اسطوره‌پردازی به جای تاریخ‌نگاری بر محور پادشاهان، برخی اسطوره‌ها اساساً مجعول بودند. (نک: رستم‌الحکما، بی تا: ۶۴)

پیامد این رویکرد به تاریخ ایران این بود که بخشی عظیم از تاریخ و فرهنگ این کشور نادیده گرفته می‌شد و نوعی دوگانگی میان ایران پیش از اسلام و پس از آن ایجاد می‌شد. با چنین تلقی‌ای که حتی به آثار نویسندگان دوره‌ی معاصر راه یافته است، دوران اسلامی که با پذیرش دین اسلام در میان ایرانیان آغاز شد، عصری معرفی می‌شود که با هجوم خارجی شکل گرفته و تا عصر حاضر سیطره‌ی خویش را حفظ کرده است (نک: دوستدار، ۱۳۷۷؛ همو، ۱۳۸۳). این نگاه به تاریخ ایران این حقیقت را نادیده می‌گیرد که وقتی فرهنگی با فرهنگی دیگر برخورد می‌کند و مؤلفه‌های اساسی آن فرهنگ را جذب می‌کند، دیگر نمی‌توان آن را «غیر» خواند، اما برخی نویسندگان در دوره‌ی نخست عصر قاجارها و چه بسا نویسندگان معاصر به این موضوع توجه نکرده‌اند که اگر فرهنگی در جامعه‌ای بیگانه تلقی شود، هرگز به سامانه‌ای از اندیشه و عمل مبدل نخواهد شد و جامعه آن را دفع خواهد کرد.

۱. با اینکه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه نویسنده و دیوان‌سالار مشهور دوره‌ی ناصر‌ی کتابی با عنوان «درر التیجان فی تاریخ بنی اشکان» نوشته است، تا قبل از ترجمه‌ی تاریخ هرودوت و سیروپدیای گزنفون که شرح دوره‌ی کوروش بنیان‌گذار سلسله‌ی هخامنشی است، آگاهی چندانی از این دوره‌ی بسیار مهم تاریخ ایران وجود نداشت.

۲. اسطوره‌پردازی و افسانه‌سرایی در کنار خلق لغات جعلی نامأنوس که با عنوان پارسی‌نویسی رواج داشت، تحت تأثیر کتاب مجعول «دساتیر» شکل گرفت. بنگرید به: ملافیروز بن ملاکوس (۱۸۸۸ م). **دساتیر آسمانی**، بمبئی: دت پرساد پرس.

اگر فرهنگی در جامعه‌ای منشأ اثر باشد، آن فرهنگ دیگر بیگانه نیست. جنبش باستان‌گرایی به این نکته توجه نداشته است که اسلام نه تنها با ایران بیگانه نیست، بلکه این فرهنگ برگرفته از اسلام است که بر کلیت رفتار فردی و اجتماعی و آداب و رسوم و هنجارها و کردارهای مردم در سده‌های اخیر تأثیر گذاشته است. هویتی که نویسندگان و شاعران موضوع این مقاله به آن اشاره کرده‌اند، به‌واقع بازتابی است از خیال خود آن‌ها، تا اشاره به واقعیتی تاریخی.

۴. ادبیات و هویت ملی

تاکنون سه ویژگی برای معرفی هویت ملی ایرانیان در پرتو تاریخ‌نگری خاص برخی شاعران و نویسندگان دوره‌ی نخست قاجار عرضه شده است. جغرافیا تنها عاملی بود که همه‌ی سکنه فلات ایران را در برمی‌گرفت و می‌توانست معیاری برای وحدت فرهنگی و هویت ملی باشد، هرچند تعریف دقیق و مبسوطی از آن وجود نداشت؛ زیرا زبان از همین زمان آلوده به پیرایه‌های بدون خاستگاه شد و به جعل واژه‌های بدون تبار و سره‌نویسی انجامید. اسطوره‌پردازی هم نمی‌توانست مؤدی به آگاهی تاریخی شود و برعکس، نوعی جهل مرکب به تاریخ خود و دیگری به ارمغان می‌آورد.

می‌توان برای اندیشه‌ی نویسندگان و شاعران دوره‌ی نخست حکومت قاجارها در این زمینه سه ویژگی برشمرد. آن‌ها عمدتاً تصویر ایران را به شکلی بازگونه مجسم کرده‌اند، به‌طوری که مهم‌ترین خصیصه‌ی وحدت و هویت ملی که آبخشور آن، فرهنگ متأثر از احکام دینی بود، به فراموشی سپرده شد و به اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی بسنده شد.

بازگونه‌نویسی بخش مهمی از تاریخ ایران دوران اسلامی را نادیده می‌گرفت و تاریخ مشترک این کشور با سایر سرزمین‌های همجوار را به شکلی وارونه بیان می‌کرد. یک دلیل آن این است که هر قومی هویت خویش را با قرار گرفتن در مقابل یک بیگانه و رقیب تعریف می‌کند، نکته‌ی مهم این است که این دوگانه‌سازی در بسیاری موارد منطبق با واقعیت نیست.

در مطالعه‌ی ما، تفکیک و تمایز صوری بین خود و دیگری به تلاش برای جعل هویتی انجامید که نه در تاریخ ایران سابقه‌ای داشت و نه در فرهنگ و آداب و رسوم مردم این کشور، زیرا بخش

بزرگی از تاریخ و سنن سکنه‌ی ایران با میراث دوران اسلامی عجین شده است، به طوری که از آغاز این دوران نمی‌توان ایران و اسلام را از یکدیگر تفکیک کرد.

گاه اغراق‌گویی و اسطوره‌سازی (برای مثال در اشعار وصال شیرازی، شاعر همعصر فتحعلی‌شاه و محمدشاه)، صبغه‌ای به ظاهر ایرانمدارانه پیدا کرده و چنین بازتاب یافته است:

این همان کشور ایرانست^۱ که هر یک زشهاننش باج از کشور شاهان جهاندار گرفت
این همان کشور ایرانست که هر یک زیلاننش هم نبرد از همه بهرام به بیگار گرفت
(وصال، ۱۳۷۸: ۷۶)

پیامدهای جنگ‌های ایران و روس حبّ وطن را به گونه‌ای پرورد که عده‌ای از شاعران و نویسندگان آن عصر، حماسه‌هایی پرشور درباره‌ی نبرد ایرانی‌ها علیه انگلیسی‌ها در خلیج فارس، در دوره‌ی کریم‌خان زند، خلق کردند، از جمله محمدهاشم آصف در شعری سروده است:

بنازم به ایران و مردان آن به اهل ستیز و نبردان آن
فرنگی ز ایران چو ترسان شدی ز ایران و اهلس هراسان شدی
ز تشویش، آن قوم ابلیس‌وش چو ایران شنیدند کردند غش...
جهان مفتخر دان به ایران‌زمین به ایران‌زمین صد هزار آفرین

(رستم‌الحکما، ۱۳۸۲: ۴۰۵)

با آنکه در چنین شعرهایی یا در برخی نثرهای حماسی، از شکوه ایران‌زمین تمجید، و تحسین شده است، واقعیت این است که از درون این سروده‌ها آگاهی تاریخی برای جست‌وجوی عناصر اصلی هویت ملی استخراج شدنی نیست.

۵. شکل‌گیری مقدمات اندیشه‌ی باستان‌گرایی

از برخی دیدگاه‌های جامعه‌شناختی، جنگ و هجوم خارجی عمدتاً باعث وفاق اجتماعی و وحدت ملی می‌شود. از نظر فرهنگی نیز اشغال‌شدن خاک یک کشور به دست قوای نظامی کشوری دیگر،

۱. به سکون نون، سین و تاء.

پیامدهای خاصی در پی دارد؛ زیرا عملاً دو قوم با ویژگی‌های متفاوت با یکدیگر رویارو می‌شوند. در نخستین رویارویی‌ها تمرکز بر ویژگی‌های ظاهری از شکل و هیئت مادی است تا اخلاق و مذهب. رضاقلی‌خان هدایت در تاریخی مملو از نثر متکلف و مصنوع، سروده است:

دلیران ایران چو غرنده بیر شده خشمگین در نبرد هژبر
ز دیگر طرف سرخ‌رویان روس فروزنده چون قبله‌گاه مجوس

(هدایت، ۱۳۳۴: ۳۹۵)

ویژگی‌های ظاهری سرآغاز تمایز نهادن بین «خود» و «دیگری» است که درکی صوری از طرف مقابل در پی دارد. در این مرحله، عناصر هویت خودی، با خیره شدن در سیمای طرف مقابل و کشف اشتراک‌ها و افتراق‌های خود و دیگری تعریف می‌شوند، به عبارتی فهم «خود» با توجه به فهم «غیر» ممکن می‌شود. معمولاً در این شرایط احساس بر هرگونه تحلیل و تبیین عقلانی غلبه می‌کند، صفت‌های ناپسند به طرف مقابل و وصف‌های حمیده به خود نسبت داده می‌شوند، برای مثال سپاه روس در مقابل لشکریان ایران در جنگ‌های زمان فتحعلی‌شاه چنین توصیف شده‌اند:

همه سینه‌چاک و همه تن‌نگون همه دشت خاک و همه خاک خون
گریزان ز گردان پولاد پوش دلیران روسی چو دیو از سروش

(صبا، بی تا: ۲۴)

سره‌نویسی در ادبیات نتیجه‌ی قرار گرفتن شاهان در محور تحول‌های تاریخی بود، برای مثال صبا منظومه‌ای با نام *شاهنشاهنامه* سرود. او در این منظومه به صراحت سروده است: «به آیین گوینده‌ی پهلوی / کنم نامور نامه‌ی خسروی» (صبا، ۴۱).

اثر حماسی *شاهنشاهنامه* یکی از آثار ادبی مهم عصر فتحعلی‌شاه است. بخشی از این منظومه درباره‌ی جنگ‌های ایران و روسیه است و در بخشی دیگر از آن از میراث ایران دوره‌ی باستان تمجید شده است، ولی درباره‌ی روحانیانی که با صدور فتواها و احکام خویش در تهییج مردم برای شرکت در جنگ تلاش کرده بودند، به‌طور معناداری سکوت کرده است. واقعیت این است که مجتهدان در تشویق مردم برای شرکت در جنگ به منظور بازپس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته در دوره‌ی اول جنگ‌های ایران و روس، نقشی کلیدی داشتند، اما سراینده‌ی *شاهنشاهنامه*

توجه به فرهنگ ایران پیش از اسلام را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده است و بالاتر از آن، اینکه تلاش کرده است از به کار بردن واژه‌های عربی که مبین بخشی از هویت ایرانی اسلامی ایرانیان بوده است، پرهیزد.

به نظر می‌رسد که برخی شاعران و نویسندگان این دوره تلاش کرده‌اند تا هویت ایرانی در دوران پس از اسلام را که با مبانی این دین ممزوج شده است، به شکلی مجعول و مخدوش به خوانندگان خویش منتقل کنند. نتیجه‌ی این تلاش‌ها شکل‌گیری پدیده‌ی باستان‌گرایی در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین‌شاه شد. این تلاش‌ها را می‌توان نوعی علاقه به هر آنچه میراث تاریخ ایران پیش از اسلام خوانده می‌شود تلقی کرد. دقیق‌تر اینکه، این دسته از نویسندگان و شاعران در جست‌وجوی بازیابی آن چیزی بودند که بومی خوانده می‌شود. این گروه بر آن بودند که میراث آن دوره‌ی تاریخی را احیا کنند، به عبارتی می‌خواستند سنن و آداب و رسوم و آیین‌هایی را زنده کنند که عهد تاریخی آن‌ها سپری شده بود. بیشترین تلاش‌ها هم متمرکز بر مقاومت در برابر فرهنگی بود که غیر تلقی می‌شد.

آن‌ها در جست‌وجوی چیزی بودند که هویت «اصیل» قومی خوانده می‌شود. این گروه سودای احیای چیزی را داشتند که ویلیامز و کریسمن آن را سنت‌های فرهنگی بومی خوانده‌اند که آلوده نشده‌اند (Williams & Chrisman, 1994: 14) اما این عده توجه نداشتند که سودای احیای تمدنی از دست‌رفته، یا «تمنای محال بازگشت به صورت نوعی تاریخ منسوخ» از نظر فلسفی در حکم امتناع اعاده‌ی معدوم است (رک. فردید، ۱۳۵۲).

۶. تحقیر میراث ملی ایران

نتیجه‌ی توجه برخی نویسندگان و شاعران دوره‌ی قاجار به عناصری که در اصطلاح «ملی» خوانده می‌شوند، برخلاف کشورهای اروپایی که به اندیشه‌های عظمت‌طلبانه و ملی‌گرایانه‌ی افراطی انجامید، ابزاری برای تحقیر میراث ملی شد. در این آثار، اگرچه گاه وزیران و درباریان کانون انتقاد واقع می‌شدند، در بسیاری موارد کل میراث تاریخ ایران به طعن گرفته می‌شد. وصال شیرازی در برخی اشعار خویش کل میراث ایران باستان و میراث دوران اسلامی را یک‌جا به باد

سخره می‌گیرد و حتی به شخصیت‌های تاریخی، مانند بیهقی و ابن خلکان و مغازی واقدی و مرزبان‌نامه هم حمله می‌برد:

چند به هرزه و اکنم نامه‌ی شوم باستان
برشمرم زاحمقی و حی نهیق هرشقی
یاوه درای چند را گوش نهم به داستان
سیرت شوم واقدی نامه‌ی نحس مرزبان
گه شنوم زیبهقی، گاه زابن خلکان
خوانم و آه برکشم سرد دم از جگر کشم
(وصال، ۱۳۷۸: ۴۰۵)

این تحقیر میراث تاریخی و ملی سرانجام زمینه‌ی شکل‌گیری نظام اندیشه‌ای را فراهم کرد که بعدها، بی‌اعتنا به هویت ملی کشور، راه برون‌رفت را توجه به غرب و تقلید بی‌چون و چرا از ظواهر تمدن کشورهای اروپایی جست‌وجو می‌کرد (رک: توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۴۱ - ۶۴).

این موضوع برای مطالعات راهبردی بسیار اهمیت دارد. از نظر فلسفی هرگاه بین خود و دیگری، یا بین اصیل و بیگانه ضدیتی آشتی‌ناپذیر تصویر شود، کار به جایی می‌رسد که هر چه غیربومی تلقی می‌شود، طرد و نفی می‌شود، فارغ از اینکه آیا آن «چیز» می‌تواند کارکردی داشته باشد یا خیر، و نیز به این موضوع توجهی نمی‌شود که هویت‌ها در طول تاریخ سیال‌اند و در اثر تبادل‌های فرهنگی و قومی و اجتماعی و جغرافیایی در هر دوره تحول پیدا می‌کنند. (داوری، ۱۳۷۹: ۶۰) به قول ادوارد سعید تلاش‌های بومی‌گرایانه همواره روایت‌هایی درباره‌ی گذشته و حال ترویج می‌دهد که عوام‌فریبانه است و حتی در برخی مواقع با واقعیت‌های پیرامون هم بیگانه‌اند. (Said, 1993: 228-29)

در این مقاله تلاش شد تا نشان داده شود بومی‌گرایی در میان بخشی از روشنفکران و نویسندگان دوره‌ی نخست قاجار به بعد، با نگاه تاریخی خاص در قالب جنبش‌های باستان‌گرایی متجلی شد. این گرایش درحقیقت، چیزی جز تن‌دادن به گفتار مسلط جوامع سرمایه‌داری نبود که بشر را بر اساس ویژگی‌های نژادی، مذهبی و قومی از یکدیگر تفکیک می‌کرد. در قرن نوزدهم برتری‌طلبی‌های نژادی و قومی خاص اروپایی‌ها بود، همان‌طور که تحقیر ملل دیگر به دلیل اعتقادات مذهبی‌شان نیز خاص آن‌ها بود.

اندیشه‌ی باستان‌گرایی، گرچه تلاشی برای احیای هویتی از دست‌رفته بود که تمنای بازگشت به آن چیزی جز تمنای اعاده‌ی معدوم نبود، در صورت افراطی خود می‌توانست به جنبشی ضداسلامی مبدل شود. در بخشی از تاریخ معاصر کشور چنین شد. از درون این سامانه‌ی فکری چیزی جز دشمنی بیهوده با مثلاً اعراب، تقدیس اسطوره‌های خیالی، تأکید کردن بر سنن مهجور و درافتادن به دامی که اروپا تدارک دیده بود، نمی‌توانست برآید، دامی که با جعل ایدئولوژی‌های باستان‌گرایانه که مقدمه‌ای بر جنبش‌های ملی‌گرایانه‌ی افراطی تلقی می‌شد، راه را بر هرگونه تفاهم بین کسانی که دست کم شرایط گفت‌گو با یکدیگر را داشتند، بست.

نتیجه‌گیری

زمینه‌ی توجه به مقوله‌ی هویت ملی و برجسته کردن عناصر برپادارنده‌ی این هویت در نیمه‌ی نخست دوره‌ی قاجار، بیش از هر چیز جنگ‌های ایران و روس بود. در واقع بعد از این سلسله جنگ‌ها عده‌ای از شاعران، نویسندگان، مورخان و سفرنامه‌نویسان دیدگاه تاریخی ویژه‌ای خلق کردند و تلاش کردند تا طرحی نو در سیمای فرهنگی ایران دراندازند و تحت تأثیر دیده‌ها و شنیده‌های خود از سایر نقاط عالم، الگویی نوین برای فهم هویت ملی ایران فراهم آورند.

این تلاش در عمل شکل‌گیری اندیشه‌ای را در پی داشت که در تاریخ معاصر ایران به باستان‌گرایی مشهور است. بر خلاف برخی تصورات رایج، این اندیشه نه تنها صرفاً مربوط به حوادث بعد از مشروطه نیست، واقعیت این است که ریشه‌های آن را می‌توان در دوره‌ی فتحعلی‌شاه قاجار ردیابی کرد. اندیشه‌ی مذکور چند رکن داشت: نخست، تصویری نه چندان دقیق از جغرافیای ایران زمین؛ دوم، جعل تاریخی که بیشتر مبتنی بود بر افسانه‌پردازی و اسطوره‌سازی ناشی از احساسات تا تعقل فلسفی؛ سوم، جعل واژه‌های عجیب در پرتوی جنبش سره‌نویسی یا پارسی‌گویی.

نکته‌ی مهم درباره‌ی تلاش‌ها نادیده گرفتن بخشی مهم از تاریخ ایران است که با اسلام ممزوج شده و درست به همین دلیل، تاریخ ایران اسلامی خوانده می‌شود، به عبارتی مفهوم ایران اسلامی بیانگر این نکته است که به هیچ وجه، نمی‌توان در دوران اسلامی برای ایران هویتی کاملاً مستقل از این دین تصور کرد. موضوع دیگر این است که همان اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی، تا حد زیادی به تحقیر

میراث ملی ایران، اعم از تاریخ و ادبیات انجامید. این رویکرد تا دهه‌ها بعد، در آثار بسیاری از نویسندگان و شاعران متجلی شد، بنابراین برخی موضوع‌ها در این آثار که در این مقاله به آن‌ها اشاره شد، نه تنها با مقوله‌ی هویت ملی سازگاری نداشتند، عمدتاً خود یکی از عوامل مهم امتناع فهم عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی شدند. این مسئله سرانجام، در قالب شعارهای عرب‌ستیزی و تشویق فرنگی‌مآبی، مبدل به یکی از تهدیدهای جدی برای فهم دقیق مؤلفه‌های اساسی تاریخ و فرهنگ ایران شد.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۷). «روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه‌ی جلال‌الدین میرزا قاجار». فصلنامه‌ی فرهنگ. سال بیست‌ویکم. ش ۶۸، تهران: صص ۴۰-۱.
- آذر بیگدلی، لطفعلی بیک (۱۳۷۸). آتشکده‌ی آذر، نیمه‌ی دوم. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۰۹ ق). **درالنتیجان فی تاریخ بنی اشکان**. تهران: دارالانطباعات و دارالترجمه.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲). **تجدد بومی و بازانديشی تاریخ**، تهران: نشر تاریخ ایران.
- خاوری شیرازی، فضل‌ا... (۱۳۸۰). **تاریخ ذوالقرنین**. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹). **درباره‌ی غرب**. تهران: هرمس.
- دنبلی، عبدالرزاق بیک مفتون (۱۳۵۱). **مآثر سلطانیه**. به کوشش غلامحسین صدری افشار، تهران: ابن سینا.
- دوستدار، آرامش (۱۳۸۳). **امتناع تفکر در فرهنگ دینی**. پاریس: خاوران.
- دوستدار، آرامش (۱۳۷۷). **درخشش‌های تیره**. پاریس: خاوران.
- رستم‌الحکما، محمدهاشم آصف (۱۳۸۲). **رستم‌التواریخ**. به تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.

- رستم الحکما، محمد هاشم آصف (بی تا). دستوری نامه‌ی فیروزی. نسخه‌ی خطی. تهران: کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۶). **سیاست‌نامه‌های قاجاری**. تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
- ساروی، محمد تقی (۱۳۷۱). **تاریخ محمدی**. تهران: امیرکبیر.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲). **شرق‌شناسی**، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شوشتری، میر عبداللطیف خان (۱۳۶۳). **تحفه‌العالم و ذیل التحفه**، به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- صبا، فتحعلی خان (بی تا). **شاهنشاهنامه**. چاپ سنگی. بمبئی.
- فردید، سیداحمد. «سقوط هدایت در چاله‌ی هرز ادبیات فرانسه». روزنامه‌ی اطلاعات. مورخ دوم اسفندماه ۱۳۵۲، ص ۶.
- فتحعلی شاه قاجار (۱۳۷۰). **دیوان کامل اشعار فتحعلی شاه قاجار «خاقان»**. به اهتمام حسن گل محمدی. تهران: اطلس.
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۷۳). **منشآت**. تهران: شرق.
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم (۱۲۹۸). **دیوان قائم مقام**. ضمیمه‌ی سال دهم مجله‌ی ارمغان، تهران.
- قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی (۱۳۸۰). **احکام الجهاد و اسباب الرشاد**، به تصحیح غلامحسین زرگری نژاد. تهران: بقیعه.
- گزننون (۱۳۵۴). **سیرت کوروش کبیر**، ترجمه‌ی ع. وحید مازندرانی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- مالکوم، سرجان (۱۳۶۲). **تاریخ ایران**، به کوشش مرتضی سیفی قمی تفرشی و ابراهیم زندپور، تهران: فرهنگسرا و یساولی.
- مجموعه آثار یغمای جندقی (۱۳۶۲). ج ۲، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران: انتشارات توس.

- ملافیروز بن ملاکوس (۱۸۸۸م). **دساتیر آسمانی**. بمبئی: دت پرساد پرس.
- ناطق، هما (۱۳۷۰). **ایران در راهیابی فرهنگی**. پاریس: خاوران.
- نشاط اصفهانی، عبدالوهاب (۱۳۷۹). **دیوان نشاط اصفهانی**. به تصحیح حسین نخعی، تهران: گل آرا.
- وصال شیرازی (۱۳۷۸). **دیوان کامل**. به تصحیح دکتر محمود طاوسی. شیراز: نشر نوید.
- وقایع‌نگار مروزی، صادق (بی تا). **تاریخ جهان آرا**. نسخه خطی. تهران: کتابخانه‌ی ملی ایران، شماره ۱۵۰۰.
- هرودوت، (۱۳۶۸). **تواریخ**. ترجمه‌ی غ. وحید مازندرانی. تهران: دنیای کتاب.
- وقایع‌نگار مروزی، صادق (بی تا). **حدائق**. نسخه خطی. تهران: کتابخانه‌ی ملی ایران، شماره‌ی ۷۴۳.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۴). **روضه‌الصفای ناصری**. ج ۹. تهران: مرکزی، خیام و پیروز.

- Foucault, Michel (1972). **The archaeology of knowledge**, A. M. Sheridan Smith (Trans.), New York; Pantheon Books.
- Gregory, Donna U. (1989). **International/Intertextual Relations: Postmodern Readings of World Politics**, James Der Derian and Michael J. Shapiro (eds.), Lexington: Lexington Books.
- Said, Edward (1993). **Culture and Imperialism**, New York: Knopf.
- Williams, Patrick & Chrisman, Laura (1994). **Colonial Discourse and Post-Colonial Theory: A Reader**, New York: Columbia University.